

خدا جون سلام به روی ماهت...

خرگوش‌های سفالی



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



خزگوشت‌های سفالی

کوپین هنکس
نیلی انصار

سرشناسه: هنکس، کوین، ۱۹۶۰ - م.

Henkes, Kevin

عنوان و نام پدیدآور: خرگوش‌های سفالی/نویسنده کوین هنکس؛ مترجم فاطمه انصاریالحسینی.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۲۵ ص: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۹۸-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Sweeping up the heart, 2019.

موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۰م.

موضوع: Children's stories, English -- 20th century

شناسه‌ی افزوده: انصاریالحسینی، فاطمه، ۱۳۷۵ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PZ7

رده‌بندی دیوین: ۸۲۳/۹۱۴ [ج]

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۹۷۹۶۷۹

۷۱۳۳۸۰۱



انتشارات پرتقال

خرگوش‌های سفالی

نویسنده: کوین هنکس

مترجم: فاطمه انصاریالحسینی

ناظر محتوایی: شروین جوانبخت

ویراستار ادبی: حسین صادقی‌فرد

ویراستار فنی: فاطمه صادقیان - فرناز وفاپی دیزجی

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۷۹۸-۶

نوبت چاپ: اول - ۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ: اندیشه‌ی برتر

صحافی: تیرگان

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

تقدیم به کلارا

ک.ه



برای مادرم

ن.ا



Sweeping Up the Heart

Copyright © 2019 by Kevin Henkes

Published by Greenwillow Books,
an imprint of HarperCollins Publishers

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)

کتاب Sweeping Up the Heart

به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

تنها تعداد کمی از انسان‌ها می‌توانند سرّ کامل را کشف کنند.
ویلیام مکسول - اجاره‌نشینان بهشتی



۱. طفلکی

طفلکی امیلیا آلبرایت^۱.

طفلکی دختر گوردون^۲ آلبرایت.

همه با خودشان همین را می گفتند.

خانم اوبرایان^۳ بیشتر از همه این را می گفت. تقریباً هر روز.

امیلیا با این حس کاملاً موافق بود. با خودش فکر کرد طفلکی من. روز شنبه بود و شروع تعطیلات بهاری. باید خوشحال و هیجان زده می شد که یک هفته‌ی تمام از شر کلاس هفتم راحت است، اما درکل حسی ناامیدکننده او را آزار می داد و حرصش از دست پدرش درآمده بود و عصبانی بود.

ماه‌ها به پدرش التماس کرده بود که وقتی تعطیلات شروع شود، او را به مسافرت ببرد. کم پیش می آمد تعطیلات خودش و پدرش همزمان باشد. وقتی فهمیده بود امسال تاریخ تعطیلاتشان یکی است، تصمیمش را گرفته و بنا کرده بود به تعریف کردن از فلوریدا^۴. انگار همه‌ی بچه‌های مدرسه می خواستند بروند فلوریدا، که او هیچ وقت نرفته بود. جای دیگری که دلش می خواست

1. Amelia Albright

2. Gordon

3. O'Brien

4. Florida

برود، فرانسه بود تا بتواند دوستش را ببیند؛ اما جرئت نکرد به پدرش چنین پیشنهادی بدهد. همان دوستش که قرار بود یک سال در فرانسه زندگی کند. همان قدر که امکان نداشت روزی در خانه را باز کند و مادرش را پشت در ببیند، همان قدر هم امکان نداشت که پدرش این پیشنهاد را قبول کند.

پدرش آرام گفت: «فلوریدا؟» اما یک جوری گفت انگار حرفش دیواری بود که میان او و امیلیا قرار گرفت. بعد گفت: «اونجا هوا زیادی گرمه.»
بعدها گفت: «اونجا زیادی شلوغه.»
بعدترها گفت: «اونجا گردشگر زیاده.»

واکنشی آن چنانی هم به نقاشی صدف دریایی نشان نداد؛ یا به آن دلفین سرامیکی که امیلیا درست کرده بود و جلوی در اتاق کار پدرش گذاشته بود. آخرین باری که امیلیا درباره‌ی مسافرت از پدرش پرسید، پدرش لب‌هایش را به هم فشار داد و کمی فکر کرد و گفت: «تو که می‌دونی من از مسافرت خوشم نمی‌آد.» مثل همیشه آه کشید و با لحن شمرده‌ی همیشگی‌اش گفت: «می‌مونیم خونه و توی خونه‌ی ساکتمون خوش می‌گذرونیم.»

امیلیا گفت: «همیشه فقط همینه. همه‌ی زندگی من شده اینکه بمونیم توی خونه‌ی ساکتمون و خوش بگذرونیم؛ اما هیچ‌وقت خوش نمی‌گذره.»
پدرش با جدیت نگاهش کرد. نگاهش دلسوزانه، اما سنگین بود. گفت: «اوضاعمون می‌تونست از اینی که هست، بدتر باشه. من دارم همه‌ی تلاشم رو می‌کنم.»

اینجا بود که امیلیا از اتاق رفت بیرون؛ چون فهمید دیگر نمی‌شود کاری کرد. دیگر نمی‌خواست آن حرف‌ها را بشنود. قبلاً زیاد از این حرف‌ها شنیده بود. پدرش می‌گفت می‌فهمد چقدر شرایط برای امیلیا سخت است و خودش هم شرایط سختی دارد، حتی گاهی شرایطش بدتر از شرایط امیلیاست. چگونه می‌شد جواب چنین حرفی را داد؟ با اینکه هیچ‌وقت نتوانسته بود این کار را بکند، اما یک روز فکر کرد شاید سر پدرش جیغ بزند و بگوید: «به خودت بیا!»

وقتی امیلیا آلبرایت دوساله بود، مادرش سرطان گرفته و مرده بود. اصلاً مادرش را به یاد نمی‌آورد. تنها چیزی که از زندگی به یاد داشت، پدر افسرده‌اش و خانم اوبرایان بود.